بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 26 مهر 1389.

بحث در مورد ضابطه تقدیم حاکم بر محکوم بود. ما ضابطه های چندی را بررسی کردیم. یکی کلام مرحوم نائینی که می فرمودند بین حاکم و محکوم اصلا تنافی نیست. ضابطه دوم، ضابطه میرزا شیرازی که می فرمودند حاکم ظهور محکوم را از بین می برد که بررسی اش قرار شد بعدا صورت گیرد. ضابطه سوم، ضابطه ای که مرحوم آقای شیخ انصاری مطرح کرده اند و مرحوم آقای صدر آن را توضیح داده اند که حاکم به مناط ناظریتش به محکوم و مفسریتش به محکوم بر محکوم مقدم است. ضابطه چهارم ضابطه ای است در کلام مرحوم حاج شیخ استفاده می شود. و مرحوم حاج شیخ می فرمایند که اولا تعریف حکومت را فرمودند که حکومت نظارت یک دلیل بر حکم مستفاد از دلیل دیگر است. نه نظارت بر مدلول دلیل دیگر. نظارت بر حکم و ان لم یکن به عنوان انّه مدلول ذلک الدلیل. و بعد فرمودند که سرّ تقدیم حاکم بر محکوم این است که اگر یک دلیل می گوید که اکرم العالم، این فقط متعرض به این است که اکرام علما واجب است. اما اینکه اکرام علما مراد هست یا نیست این از این کلام استفاده نمی شود و بنابراین وقتی از این کلام استفاده نشد، یک مدلول دیگری هست که از این کلام استفاده نمی شود. بعد ایشان می فرماید که خب از کجا استفاده می شود؟ می فرمایند که در واقع یک حکم عقلایی است که اگر دلیلی صادر شده باشد، دلیلی دال بر عدم اراده یک فردی صادر نشده باشد، آن دلیل اول را ما حکم می کنیم که مفادش مراد متکلم است. بنابراین دلیل دوم وقتی وارد شد، وقتی دلیل دوم به وجود آمد، دلیل اول دیگر تحقق ندارد. چون دلالت دلیل اول بر مراد بودن مفادش برای متکلّم به برکت سکوت بود. به برکت عدم ورود دلیل دیگر. دو تا قید داشت این دلالت بر مراد بودن. یکی اینکه دلیل محکوم آمده باشد و یکی اینکه دلیل دیگری که دلالت بر عدم مراد بودن مدلول محکوم باشد، نیامده باشد. با آمدن حاکم این جزء دوم موضوع دلالت دلیل دوم بر مراد بودن می پرد. در واقع حکومت را با این بیان بازگشت می دهند به ورود. نکته تقدیم حاکم بر محکوم می شود ورود. این بیانی هست که ایشان دارند. مرحوم امام با مرحوم حاج شیخ در قسمتی از راه همراه هستند ولی تا آخر خط بحث را دنبال نمی کنند. ایشان اینکه مرحوم حاج شیخ فرمودند که حاکم، جهتی را یعنی مراد بودن را بیان می کند که محکوم مراد بودن را بیان نمی کند، از این جا مرحوم امام ضابطه ای برای حکومت ارائه میدهند که اساس حاکم چیزی است که متعرض حیثیتی از حیثیات دلیل دیگر شود، دلیل دیگر به او نظارت نداشته باشد. ولی دیگر ادامه بحث را نمی روند. اساسا حکومت را می گویند که این است که عرفا اگر دلیلی ناظر به حیثیتی از حیثیات دلیل دیگر باشد که دلیل دیگر بر او نظارت ندارد این مقدم بر او است. و بعد می فرماید که این حیثیتی که دلیل حاکم می تواند ناظر باشد، می تواند حیثیت های قبل از حکم باشد. می تواند حیثیت های همراه حکم باشد و می تواند حیثیت های بعد از حکم باشد. توضیح و ذلک این است که یک حکم یک مراحلی قبل از آن دارد. یک مرحله این است که ملاک وجود دارد. مرحله دوم اینکه حب و بغض وجود دارد. بعد از آن اراده مولا تعلق می گیرد. بعد از آن حکم جعل می شود. فرض این است که حکم مرحله جعل است. بعد از اینکه حکم جعل شد، به فعلیت می رسد و منجّز می شود و لزوم امتثال می آورد عقاب می آورد و مراحل بعدی حکم. دلیل حاکم ممکن است ناظر به این باشد که حکم ملاک ندارد. فلان چیز ملاک ندارد. به آن مرحله ملاک اول اول است. یا فلان مورد محبوب مولا نیست به مرحله حب ناظر باشد. یا مراد مولا نیست به مرحله اراده ناظر باشد. که اینها همه موارد قبل از تحقق حکم است. یا به مجعولیت، می گوید که حکم جعل نشده است. حکم درست است که جعل است ولی جعل به حمل اولی نیست. جعل به حمل شایع است. یعنی حکم یک جعلی است ولی شارع اخبار نمی کند که من جعل کردم. نفس جعلش را در خارج محقق می کند ولی یک موقعی اخبار از جعل شدن یا نشدن مطرح است. هر دلیلی نفس مجعولیت را به حمل شایع ایجاد می کند و از آن اخبار می دهد. اما اینکه جعل شده است یا نشده است یک مدلول دیگری است. مدلولی است که آن دلیل به آن نظارت ندارد.

سؤآل:..

پاسخ: نه نه، خود جعل شدن. ببینید ما در واقع وقتی یک وجوبی را ایجاد می کنیم، مثلا ببینید یک نمونه اش را من به شما عرض کنم، شما وقتی که می گویید تعجب می کنید یک جمله تعجبیه را به کار می برید که عجب هوای خوبی! این عجب هوای خوبی، واقع تعجب با آن ایجاد می شود. ولی اگر یک موقعی بگویید که من از خوبی هوا تعجب می کنم. این جمله خبریه است و انشائیه نیست. چون دارید خبر می دهید از حالت خودتان در هنگام مواجهه با هوا. به خلاف جمله قبلی که جمله انشائیه بود. آن تعجب را کأنه ایجاد کرده اید. یک حالت تعجب. در واقع حکومت یک موقعی است که محکوم وجوب حکم را ایجاد می کند. وجب الصلوه، نماز واجب است. اما اینکه جعل شده است یک نگاه دیگری به حکم است. وقتی به حکم یک نگاه دیگر می کنیم می بینیم که شارع این حکم را جعل کرده است. شبیه این است که گاهی اوقات انسان علم دارد و گاهی اوقات به علم خودش هم علم دارد. اینکه به علم خودش یک نظر استقلالی کند یک نگاه دیگر است. یعنی یک موقعی جعل ملحوظ استقلالی است و یک موقعی جعل ملحوظ استقلالی نیست. در محکوم، جعل ملحوظ استقلالی نیست. ولی در حاکم جعل، ملحوظ استقلالی است. بنابراین لحاظ استقلالی به جعل، حیثیتی است که حاکم متعرض آن هست و محکوم نیست. این هم یک قسمی که مرحوم امام

سؤآل:.

پاسخ: جعل در ناحیه محکوم را، محکوم لحاظ استقلالی به آن نمی کند. به حمل شایع جعل است ولی به حمل اولی ملاحظه نمی شود. ملاحظه استقلالی به عنوان یک موضوع مستقل به آن نگاه نمی کند. ولی حاکم می آید و نگاه استقلالی می کند.

سؤال:

پاسخ: صبر کنید من اینها را بحث می کنم فعلا دارم تقریب کلام امام را عرض می کنم می خواهم بعضی از ابهاماتش روشن شود بعد در موردش بررسی می کنیم کلام روشن باشد.

خب این هم حاکمی که به خود مرحله جعل ناظر است. یعنی چون ممکن است این توهم شود که حاکمی که به مرحله جعل ناظر است محکوم هم به مرحله جعل ناظر است دیگر. این قسم چیست که ایشان م یخواهد بگوید که حیثیتی را ناظر است که محکوم به آن حیثیت ناظر نیست. ما می گوییم که در جایی که حاکم می گوید که ما جعل علیکم الله من حرج، جعل نکرده ام که مثال معروف حکومت است یا ما جعلت وجوب الاکرام که مرحوم امام مثال می زند برای حاکم، این به این اعتبار است که دلیل حاکم به جعل لحاظ استقلالی می کند. و این لحاظ استقلالی حیثیتی است که دلیل محکوم به او کاری ندارد. ملحوظ ضمنی است. ملحوظ ربطی است حالا هر جور می خواهید تعبیر کنید.

سؤال: این ناظر به دلیل است یا حکم؟

پاسخ: آن تعبیر ناظر به دلیل و حکم را مرحوم امام در فرمایشاتشان ندارند. ایشان نظارت به حکم ظاهرا مرادشان هست. ولی کلمه نظارت را اصلا در فرمایشاتشان ندارند. مرحوم حاج شیخ آن ضابطه حاکم را می گفت که حاکم ناظر به حکم است. این ضابطه در کلام مرحوم امام نیست. اصلا کلمه نظارت در فرمایش مرحوم امام هیچ نیست. این است که ما در واقع تقریب مرحوم امام را غیر از تقریب مرحوم حاج شیخ بررسی می کنیم. این را یک تقریب پنجم قرار می دهیم.

سؤال:

پاسخ: نه! ایشان می گویند که به یک حیثیت، حالا تعبیر ایشان این است که به حیثیتی از حیثیات حکم، دلیل حاکم نظر دارد که به آن حیثیت دلیل محکوم نظر ندارد.

سؤال:

پاسخ: حالا اجازه دهید بحث را به یک جایی برسانیم ببینیم. اینها در واقع ایشان می فرمایند که دلیل حاکم، یا متعرض حیثیات متقدمه بر حکم است، یا متعرض حیثیت خود حکم است، یا متعرض حیثیات لاحقه است. و در هر حال آن حیثیتی که حاکم به آن تعرض دارد، محکوم به آن تعرض ندارد. این تعرض به حیثیت های متقدم و حیثیت های متأخر روشن است. آن که نیاز به توضیح داشت و من داشتم بیشتر می خواستم توضیح دهم تعرض به نفس حکم بود. که ما عرض می کردیم که در واقع حاکم به جعل به لحاظ استقلالی نگاه می کند و محکوم به جعل نگاه استقلالی ندارد.

سؤال:

پاسخ: با حاج شیخ در این جهت که ایشان هم در وسط بحث می گوید که حاکم به مراد بودن این حکم نظر دارد و محکوم به آن نظر ندارد. همین تکه در فرمایش مرحوم حاج شیخ هست ولی مرحوم امام خیلی آن را گسترش داده اند. اصلا بحث مراد بودن نیست. عام کرده اند آن را. گفته اند که حاکم آن است که به حیثیتی از حیثیات محکوم بودن نظارت دارد که محکوم به آن نظارت ندارد.

کلام مرحوم حاج شیخ یک ابهاماتی دارد که بعدا در موردش صحبت می کنم. ابتدا ما کلام مرحوم امام را صحبت می کنیم بعد می رویم روی فرمایش مرحوم حاج شیخ و فرمایش این دو بزرگوار را صحبت می کنیم در موردش.

مرحوم آقای صدر به فرمایش مرحوم امام، اشکالی مطرح می فرمایند، ایشان می فرمایند که اینکه حاکم متعرض حیثیتی از حیثیات هست که محکوم متعرض آن نیست، این چه وجهی برای تقدیم است؟ این متعرض حیثیتی باشد آن نباشد، این چه نکته ای است برای تقدیم؟ بله تعرض حاکم به حیثیتی که محکوم به آن متعرض نیست، منشأ نظارت می شود. نظارت تقدیم ناظر بر منظور الیه را به دنبال می آورد. بنابراین اگر در جایی، شاهدش هم این است که در جایی که نظارت هم باشد ولی این نکته تعرض الحاکم لما لا یتعرض المحکوم نباشد، باز هم تقدیم هست. این فرمایش مرحوم آقای صدر است. من درست نفهمیدم ایشان می گوید که تعرض حاکم به چیزی که محکوم متعرض آن نیست، یستلزم النظر. چه استلزامی به نظر دارد؟ حاکم متعرض یک حیثیتی است که او متعرضش نیست. به خصوص نکته ای که اینجا وجود دارد، تعرض حاکم به حیثیتی در حکم محکوم مراد است. می گوید که حاکم یک نکته ای را متعرض می شود در حکم محکوم که دلیل محکوم به آن حکم ناظر نیست. این نظارت دلیل حاکم بر دلیل محکوم را که اصلا ارتباطی ندارد. به حکم محکوم نظارت دارد ولی نظارت به دلیل محکوم را آقای صدر شرط می داند.

سؤال: به حکم محکوم نظارت دارد ولی....

پاسخ: نه نظارت به دلیل ندارد. نظارت به جهتی از حکم دارد که دلیل به آن نظارت ندارد. یعنی ببینید، یک موقعی هست که شما فرض می کنید که دلیلی وجود دارد، می خواهید دلالت دلیل را دست کاری کنید. ناظر به دلالت دلیل هستید. نحوه دلالت دلیل. کلام امام اصلا این نیست. اصلا می گوید که نظارت ندارد که این به آن دلالت داشته باشد. اصلا دقیقا خلاف فرمایش آقای صدر است. ایشان می گوید که دلیل محکوم نسبت به این جهت ساکت است اصلا. چه جوری این می تواند ناظر به دلالت او باشد؟ اصلا من نمی فهمم مرحوم آقای صدر کلام مرحوم امام را چه جوری فهمیده است. در واقع این بیان مرحوم امام ربطی به فرمایش مرحوم آقای صدر ندارد.

سؤال:

پاسخ: نظارت به دلیل محکوم هست و کیفیت دلالتش. یعنی باید بگوید که آن کیفیت دلالتش درست نیست. پس باید به چیزی ناظر باشد آن هم متعرضش شود. اگر قرار است که دلیل حاکم نسبت به دلالت محکوم نظر داشته باشد، باید متعرض از جهتی باشد که دلالت محکوم آن جهت را متعرضش است.

سؤال:

پاسخ: خب توجه کنید، آقای صدر چه می گوید؟ آقای صدر می گوید که حاکم، دلیلی است که دلالت دلیل محکوم را می خواهد تبیین کند و روشنش کند. می گوید آن دلالتی که دارد آن جور نیست یک جور دیگر است. تصرف کند در آن دلالت. پس باید دلالت دلیل محکوم جوری باشد که حاکم می خواهد بگوید که آن دلالت این جور نیست. تصرف در دلالت دلیل محکوم کند. پس اگر دلیل محکوم اصلا سکوت به جهتی داشته باشد، حاکم که نمی تواند نظارت داشته باشد بر،

سؤال:

پاسخ: اصلا دلالت ندارد و سکوت دارد. اینکه حاکم می خواهد تصرّف کند در دلالت دلیل محکوم، فرع تعرض دلیل محکوم است. اصلا دقیقا برعکس فرمایش آقای صدر است فرمایش امام. اینها اصلا به هم دیگر ربطی ندارند چرا ایشان این جوری کلام را تفسیر کرده است من نمی دانم. ولی اصل فرمایش مرحوم امام را ببینیم که چگونه است. عرض من این است که اساسا دو نکته می خواهم عرض کنم. یکی اینکه، اینکه شما می فرمایید که حاکم متعرض جهتی است که محکوم متعرض آن نیست. بنابراین حاکم بر محکوم مقدم است. تقدیم یک دلیل بر دلیل دیگر فرع تعارض داشتن دو دلیل است. دو دلیلی یکی بر دیگری مقدم می شود که با هم دیگر دعوا دارند ولی چون دعوا دارند این را ما بر او مقدم می داریم. دو دلیلی که اصلا با هم دیگر دعوا ندارند، تقدیم چه معنایی دارد اصلا؟

سؤال: هم عرض هم دیگر هر دو اثبات می شود

پاسخ: هر دو اثبات می شوند تقدیمی در کار نیست. شما تعبیر می کنید که سرّ تقدیم حاکم بر محکوم این است که حاکم به جهتی متعرض است که محکوم به آ« جهت متعرض نیست پس بنابراین حاکم مقدم است و اینکه تعبیر مقدم می کنید به دلیل یک درک وجدانی است. صرفا یک لفظ نیست. شما وجدانا درک می کنید بین حاکم و محکوم یک نحوه تعارضی هست. و باید یکی را بر دیگری مقدم بداریم. و اینکه اینها را یکی را بر دیگری می خواهید مقدم بدارید فرع تعارض است. تعارض هم فرع این است که در یک جا جمع شوند. تا یک جایی یک مصبّ واحدی نداشته باشند دعوا نمی شود کرد. ما در واقع در دلیلین متعارضین، در جمع عرفی این مطلب را من عرض می کردم، ما دو بحث در جمع عرفی داریم. یکی اینکه چرا دو دلیلی که بینشان می خواهیم جمع عرفی کنیم وجه تعارضشان چیست این یک. بحث دوم رافع تنافی چیست. همیشه دو تا دلیل را که می خواهیم در نظر بگیریم اولا باید این دو تا با هم دیگر تنافی داشته باشند و تنافی فرع مصبّ واحد است. در همه جا مثلا اصل سببی و مسببی را چرا اصل سببی و مسببی مقدم هستند؟ ما دو بحث باید کنیم. اصلا اصل سببی و مسببی تعارض دارند یا خیر؟ اگر تعارض داشته باشند باید مصبّ واحد داشته باشند. یعنی یک جایی اینها متعرض یک نکته باشند. سببی یک نکته می گوید و مسببی ضدش را می گوید یا متناقضش را بگوید. و الا اگر سببی و مسببی اصلا با هم دیگر دعوا نداشته باشند دیگر وجهی بر تقدیم یکی بر دیگری نیست.

سؤال: یک مطلب را می گویند ولی از دو جهت

پاسخ: از دو جهت یعنی چه؟ یعنی این ضدش می گوید نه، مرحوم امام می گویند که اصلا متعرض نیستند.

سؤال:

پاسخ: نه نسبت به آن حیثیت خاص آن. نسبت به آن حیثیت خاص هر دو تعرض دارند یا خیر؟

سؤال: از دو حیثیت به یک چیز واحد

پاسخ: نه به دو حیثیت نظر دارند. بحث امام این است می گوید که حاکم به حیثیتی نظر دارد که محکوم به آن حیثیت نظر ندارد.

سؤال: من حیثیهٍ

پاسخ: من حیثیهٍ نه. حیثیت وصف متعرض الیه است. یعنی حاکم به چیزی کار دارد که محکوم به آن چیز کار ندارد. می گوید که حاکم می گوید که این جا محکوم موضوع دارد. اما محکوم کار ندارد که موضوع دارد یا ندارد. پس بنابراین حاکم بر محکوم مقدم است. این پس به آن پیش نمی خورد. بله اشکالی نداشت اگر می گفتید که اصلا حاکم و محکوم تنافی ندارند. هر دو در عرض هم اجرا می شوند. این تعبیر اشکالی نداشت. ولی خود شما واژه تقدیم را به کار می برید. این واژه را که به کار می برید ناشی از یک درک ارتکازی است. ارتکازا بین اینها یک نوع تنافی می بینید. و واژه درستی را هم به کار می برید به دلیل آن ادراک وجدانی که می بینید.

سؤال:

پاسخ: فرض کنید می خواهند یک نماینده تعیین کنند. یکی می گوید که من کاندیدای نمایندگی هستم آن طرف می گوید که من کاندیدا نیستم خب دعوا ندارند. جایی دعوا دارند که این می گوید که من هم کاندیدا هستم می خواهم نماینده شوم او می گوید که من هم کاندیدا هستم می خواهم نماینده شوم. باید دید که کدامشان مقدم بر دیگری بشود در اثبات به نمایندگی.

سؤال:...

پاسخ: ایشان بیانی که دارد هیچ تنافی از آن در نمی آید. اجازه دهید این را توضیح می دهم.

این یک نکته که اساسا لازمه فرمایش ایشان بحث تقدیم و تقدّم و این بحث ها نیست. بیشتر بحث لفظی است. ولی بحث اصلی نکته دیگری است. آن این است که مرحوم امام می فرمایند که یک دلیل متعرض جهتی است ولو به دلاله العقلیه العرفیه. ایشان می گوید که نیازی نیست دلالت عرفی باشد حاکم. دلالت عقلیه یا عرفیه هم باشد کفایت می کند. اگر این مطلب را گفتید، در تمام این مثال ها، حاکم به حیثیتی که ناظر هست محکوم هم به دلالت عرفیه یا عقلیه به آن ناظر است. دلیلی که می گوید نماز واجب است، مدلول مطابقی اش این است که نماز واجب است ولی مدلول التزامی اش این است که نماز محبوب است. نماز مصلحت دارد. نماز مجعول است. این مراحل متقدم حکم. معذرت می خواهم مجعول است که مراحل خود حکم است. مراحل متأخرش هم لازم العمل هست. اگر انجام ندادید باید قضا کنید. عقاب آور است و امثال اینها. بالملازمه وقتی که ما می دانیم که هر حکمی، مراتب متقدم دارد و مراتب متأخر، این ملازمه که ملازمه عقلیه است، یا عرفیه هست هر چیزی که آن ملازمه را اثبات کند، آن ملازمه سبب می شود که دلیل ما ناظر به آن جهات باشد و به خاطر همین تعارض می کنند. دلیل می گوید که نماز مصلحت ندارد. نماز جار مسجد در خانه مصلحت ندارد. الصلوه واجبهٌ می گوید که نماز مصلحت دارد. این که می گوید نماز مصلحت دارد، حالا به هر دو جهت این جوری عرض کنم،

سؤال:

پاسخ: مدلول التزامی است. این نکته را توجه فرمایید، محطّ تعارض را گاهی اوقات حکم می گیریم و گاهی اوقات آن مرحله متقدم حکم. گاهی اوقات این جوری می گوییم که ما یک دلیل داریم که می گوید الصلوه واجبهٌ. یک دلیل دیگر داریم که می گوید صلوه جار مسجد در غیر مسجد ملاک ندارد. این دلیل دوم که به عنوان حاکم فرض می کنیم، گاهی اوقات مدلول التزامی این را در نظر می گیریم، دلیل حاکم را. مدلول التزامی اینکه صلوه ملاک ندارد یعنی واجب نیست. آن دلیل محکوم می گفت که صلوه جار مسجد در مسجد هم واجب است، به اطلاقه این مطلب را می گفت این می گفت که واجب نیست. مصب تعارضشان این جا است. گاهی اوقات ممکن است آن طرفی بگوییم که دلیل محکوم که می گوید نماز واجب است، اطلاقش اقتضا می کند نماز جار مسجد در خانه اش هم واجب باشد، معنایش این است که نماز جار مسجد در خانه ملاک دارد. تعارض می شود. حاکم می گوید که ملاک ندارد و محکوم می گوید که ملاک دارد. پس بنابراین مصبّ تعارض پیدا می کند. وقتی تعارض شد چه وجهی دارد که حاکم را بر محکوم مقدم کنیم؟ یعنی اگر شما مدار را بر دلالت مطابقی می گیرید و اصلا به دلالت التزامی کاری ندارید، مطلب شما درست است که دلیل حاکم به جهتی متعرض است که دلیل محکوم متعرض نیست. ولی اصلا نسبت به مدلول مطابقی تعارض ندارند. تقدم یک دلیل بر دلیل دیگر مطرح نیست. اگر مدار را اعم از مدلول مطابقی یا التزامی می گیرید، هیچ یک از مثال هایی که شما می گویید، حاکم متعرض جهتی است که محکوم به آن متعرض نیست، هیچ یک از مثال های شما از آن سنخ نیست. بنابراین این مدار، مدار تقدیم یک دلیل بر دلیل دیگر نمی تواند باشد. این محصل عرض ما نسبت به فرمایش مرحوم امام.

سؤال:

پاسخ: اگر مدلول التزامی را پایش را وسط کشیدید در تمام مثال ها این دلیل حاکم به آن حیثیتی که دلیل محکوم به مدلول التزامی را متعرض است نظارت دارد. حالا شما ممکن است که مدلول التزامی حاکم را در نظر بگیرید و بگویید که با مدلول مطابقی محکوم مصبّ واحد دارند، ممکن است مدلول مطابقی حاکم با مدلول التزامی محکوم، به هر حال دلالت هایشان یک جای واحد پیدا می کند و با هم دیگر درگیر می شوند.

سؤال:

پاسخ: چه فرقی دارد می گوید ناظر،

اینها چه وجهی بر تقدیم است؟ می گویید که حاکم به جهتی متعرض است که محکوم به مدلوله المطابقی به آن جهت نظارت ندارد. اگر این را می گویید جه وجهی برای تقدیم است. ولی به مدلول التزامی تعرض دارد ها. ولی به مدلول مطابقی چون تعرض ندارد پس حاکم مقدم است. حاکم به مدلول التزامی تعرض دارد.

سؤآل:

پاسخ: حاکم به مدلول مطابقی یا التزامی به جهتی متعرض است که محکوم به مدلول مطابقی به آن جهت ناظر نیست خب نباشد. مجرد اینکه به مدلول مطابقی تعرض ندارد وجه تقدیم می شود؟ این چه نکته ای است؟ اصلا چه نکته عقلایی است که حاکم را بر محکوم مقدم کنید؟ اساس در وجه فرمایش مرحوم امام وجه تقدیم خوب بیان نشده است. چون در واقع اگر واقع ضابطه ایشان را بخواهیم در نظر بگیریم اصلا تعارض ندارند که یکی بخواهد مقدم بر دیگری شود. حاکم متعرض جهتی است که محکوم به آن جهت متعرض نیست. دعوا ندارند. هر دو با هم جاری می شوند. ولی ایشان این را به عنوان وجه تقدیم می خواهد بگوید. وجه تقدیم با این ضابطه اصلا جور در نمی آید.

سؤال:

پاسخ: به هر دو عمل می کنیم. چون سکوت دارد یعنی دعوا ندارد. حالا بفرمایید که به حاکم عمل می کنیم به محکوم چون سکوت دارد عمل نمی کنیم اگر این را می گویید عیب ندارد. نسبت به این جهتی که سکوت دارد عمل نمی کنیم. خب اگر این را می خواهید بگویید که این تقدیم نیست که. یعنی می خواهید بگویید، اگر این جهت را می خواهید بگویید خب این تقدیم یک دلیل بر دلیل دیگر نیست. نکته اصلی حالا این عرض کردم این یک مقداری بحث لفظی است. بحث مهم این است که شما در ناحیه حاکم هم مدلول مطابقی و هم مدلول التزامی را کافی می دانید. نسبت به محکوم اگر می خواهید بگویید که محکوم، به مدلوله المطابقی نظارت ندارد خب این چه وجهی بر تقدیم است؟ اگر می خواهید بگویید که نه ضابطه این است محکوم هست نه به مدلول مطابقی و نه به مدلول التزامی به آن جهت نظارت ندارد. اگر این باشد هیچ یک از مواردی که شما می گویید از ضابطه حکومت نیست. این ضابطه به هیچ یک از مصادیق و مثال هایی که ذکر کردید تطبیق نمی کند. خب این فرمایش مرحوم امام. اما فرمایش مرحوم حاج شیخ، مرحوم حاج شیخ عبارتشان اندماج دارد. ایشان ضابطه ای که ذکر می کند می گوید که مراد بودن محکوم، با آن دو اصل ثابت می شود. این مراد از این مراد بودن چیست؟ مراد، مراد استعمالی است یا مراد جدی است؟ اگر مراد استعمالی را شما می خواهید بگویید نه، مراد استعمالی بودن به همان دلیل به همان وجهی که وجوب را اثبات می کند به دلاله الالتزامیه، مراد استعمالی بودن را هم ثابت می کند. یعنی دلیلی که می گوید نماز واجب است، می گوید که وجوب نماز هم مراد استعمالی است. ولی به دلالت التزامی. اگر مراد جدی مرادتان هست، که بگویید اگر بخواهد مراد جدی را اثبات کند، باید دلیل دیگری نیاید. آن دلیل دیگر به مراد جدی کاری ندارد. در این مثال هایی که ما داریم، نمی خواهد بگوید، یک موقعی است که دلیل دیگر می خواهد بگوید که این مراد جدی نیست، مفادش این است که آن مراد جدی نیست. در واقع اگر این باشد این بازگشت می کند به همان ضابطه ای که ما عرض کردیم که اگر یک دلیلی یک مدلولی داشته باشد یعنی ظاهر دلیل الصلوه واجبهٌ به مدد بناء عقلا این است که چون نوعا کلمات مطابق مراد جدی هست، عقلا هم این را بر مراد جدی بودن حمل می کنند. ولی اگر دلیل دیگر گفت که در اینجا مراد جدی نیست. اگر واقعا مفاد دلیل حاکم تعرض به مراد جدی نبودن دلیل محکوم باشد ما قبول داریم. یک دلیل می گوید که نماز جمعه واجب است. اصل عقلایی این است که ما این دلیل را حمل بر جدیت کنیم، این اصل عقلایی در صورتی جاری است که دلیل دیگری نگفته باشد که این جدیت ندارد. اگر دلیل صریحا یا بالظهور می گوید که این جدیت ندارد قبول است ما حکومت را می پذیریم. ولی مصداق هایی که شما ذکر می کنید این جوری نیست حتما. یک دلیل می گوید که اذا شککت فابن علی الاکثر. یک دلیل دیگر می گوید که لا شک لکثیر الشک. آیا لا شک لکثیر الشک، می خواهد بگوید که آن مراد جدی نیست؟ نه به مراد جدی بودن و نبودنش ارتباطی ندارد و اساسا حکومت الزاما نظارت به مراد جدی نیست. این ضابطه که شما گفتید، اگر مرادتان از مراد بودن مراد جدی بودن باشد مطلب درستی است. ولی موارد بسیار نادری را شما می توانید مصداق این ضابطه قرار دهید. فرض کنید یک دلیل وارد شده است و گفته است که روز عید فطر که حاکم حکم کرد می تواند انسان روزه اش را بخورد. دلیل دیگر می گوید که آن دلیل اول از سر تقیه بود.

لدن عصّر یومٍ احب الی ان .... و عنقی

این دلیل دوم می خواهد بگوید که آن دلیل اول به خاطر ترس بود. خب اینجا بله این درست است خوب است

سؤال: نظارت به دلیل است؟

پاسخ: نظارت به دلیل است از حیثیت کشفیتش از مراد جدی. این درست است قبول است. ولی این خیلی قسم کمی از اقسام حکومت را شامل می شود در این موارد. کلام مرحوم حاج شیخ خیلی اندماج دارد با وجودی که مرحوم حاج شیخ معمولا کلماتشان خیلی راست و پوست کنده است اینجا خیلی اندماج دارد در اینکه چه می خواهند بفرمایند،

سؤآل:

پاسخ: آهان یکی از نکاتی که هست این است که آیا مراد عمومیتش است، این هم یکی از ابهامات قضیه است که آیا ناظر به این است که اصل اراده را کلام می فرماید اما عمومیت را به برکت حکم عقلا می فهمیم. اگر آن باشد اصلا مبنا ناتمام است. فهم عمومیت، آن بحثی که می گفتم انحلال به حکم عقل نیست. انحلال به دلالت لفظیه است. انحلال به جهت خود اراده مولا است. آن دیگر مبنایی است فکر نمی کنم که چیزشان این باشد. مرحوم امام یک همچین مبنایی دارند. می گویند که انحلال ادله به حکم عقل است نه به مفاد دلیل. ولی مرحوم حاج شیخ یادم نمی آید که همچین نکته ای داشته باشند که انحلال دلیل به افراد به برکت حکم عقل است و به برکت حکم عقلا و امثال اینها. فکر هم نمی کنم اینکه من کلام حاج شیخ را این جوری معنا نمی کنم به دلیل اینکه رو مبانی حاج شیخ به نظر من جور در نمی آید. به هر حال کلام مرحوم حاج شیخ اندماج هایی دارد. هر جور که معنا کنیم، یا کبرویا یا صغرویا مشکلی در بحث وجود دارد.

سؤال:

پاسخ: مرحوم حاج شیخ که ما می گوییم مراد شیخ عبد الکریم حائری است. نجفیون که حاج شیخ می گویند مراد آقا شیخ محمد حسین است ولی در لسان اهل قوم حاج شیخ، مراد عبد الکریم حائری است این تعبیر چیزی که هست این است. ما حالا امشب ادامه همان فرمایشات، همان بحثی که شنبه قرار بود بحث کنیم که احکام حکومت از تقریر مرحوم آقای صدر ملاحظه فرمایید، مطالب هر دو تقریر اکثرا یکی است ولی یک اضافات

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد